

فلسفه علم جغرافیا و آموزش جغرافیا در ایران



دکتر بهلول علیجانی

استاد جغرافیا، دانشگاه خوارزمی تهران alijani@tmu.ac.ir

به‌ویژه در زمینه آموزش، برنامه‌ریزی مناسب داشته باشیم. در این مقاله سعی می‌شود ماهیت، روش و اهداف علم جغرافیا در سده بیست و یکم بحث و معرفی شود تا بتوان براساس این آگاهی‌ها برنامه آموزشی مطلوبی برای آینده تنظیم کرد.

روند تشکیلاتی جغرافیا

از زمانی که دارالفنون در ایران تأسیس شد، جغرافیا نیز به عنوان یکی از دروس دانشجویان تدریس می‌شد (گنجی، ۱۳۶۷، ۲۵). بنا به نوشته گنجی پس از تشکیلات دارالمعلمین عالی در سال ۱۳۰۷ یکی از پنج رشته این مرکز رشته مشترک تاریخ و جغرافیا بود اما در سال ۱۳۴۲ جغرافیا از تاریخ جدا و رشته مستقل دانشگاهی شد. برای اطلاع از تغییرات علم جغرافیا به کتاب جغرافیا در ایران از دارالفنون تا انقلاب اسلامی نوشته دکتر محمد حسن گنجی (۱۳۶۷) مراجعه کنید. همان گونه که از عناوین درسی پیداست جغرافیای آن زمان عمدتاً شرح و شناخت سرزمین‌ها و مردم بود. به عبارت دیگر، قسمت عمده، کتاب‌ها و برنامه توصیف کلامی بود و از مهارت‌های علم جغرافیا چندان خبری نبود. در سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ هم که نگارنده در دانشسرای عالی تهران (دانشگاه خوارزمی امروزی) تحصیل می‌کردم، جغرافیا به دو گرایش یا رشته جداگانه انسانی و طبیعی تقسیم شده بود. یعنی علم جغرافیا در ایران به طرف تخصصی شدن می‌رفت. بیشتترین رشد و گسترش جغرافیای ایران پس از انقلاب اسلامی آغاز شد. در این زمان با تشکیل کمیته برنامه‌ریزی جغرافیا در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تغییرات اساسی در برنامه‌های درسی دانشگاه‌ها ایجاد شد. دروس فنی و مهارتی بیشتری مانند آمار، سنجش از دور، کارتوگرافی و موارد مشابه به برنامه‌های درسی دانشگاهی اضافه شد. تأسیس سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی و دایر شدن گروه جغرافیا در آن سازمان، کتاب‌های علمی‌تر و جدیدتری را منتشر کرد که کمک خوبی برای توسعه بیشتر جغرافیا بود. در گسترش این برنامه همه جغرافی دانان کاربردی‌تر شد به گونه‌ای که بیشتر فارغ‌التحصیلان جغرافیا در محیط‌های دانشگاهی مشغول تدریس و تحقیق شدند و خیل بیشتری نیز روانه بازار کار شدند و فعالیت‌های گسترده‌ای در سطح جامعه انجام دادند. اکنون هم می‌توان گفت فارغ‌التحصیلان جغرافیا در مقایسه با

چکیده

در این مقاله سعی شده است ضمن تشریح وضعیت گذشته و حاضر جغرافیای ایران، برای آینده آن برنامه مناسب و عملی ارائه شود. تاریخ آموزش جغرافیا در ایران به حدود ۱۲۰ سال پیش به زمان راه‌اندازی دارالفنون برمی‌گردد. روند رشد علم تا انقلاب اسلامی خیلی سریع نبود اما بعد از انقلاب فرهنگی و فراهم شدن فرصت‌های مناسبی مانند زیاد شدن نیروی جوان آگاه بر ماهیت علم، فعال شدن انجمن جغرافیایی ایران، ایجاد کمیته برنامه‌ریزان جغرافیا در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و تأسیس سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی از طرف این وزارتخانه و تأسیس جهاد سازندگی و سپاه پاسداران، روند رشد جغرافیا سرعت گرفت. در این دوره برنامه‌های آموزشی جغرافیا به‌روز شد و دوره‌های آموزشی تحصیلات تکمیلی به‌ویژه دکترای تخصصی دایر شد. از نظر تشکیلاتی هم گروه‌های آموزشی جغرافیا به دانشکده علوم جغرافیایی تبدیل شد. در این مقاله سعی شده است که این روند رشد به صورت مطلوب و منطقی در سال‌های آینده ادامه یابد. برای همین پیشنهاد شد که اولاً به فلسفه علم بیشتر توجه شود و ثانیاً نگرش تحلیل فضایی به عنوان زنجیره اتصال و اتحاد بین رشته‌های مختلف جغرافیا تقویت شود و سرانجام روش علمی به عنوان روش کار و تحقیق همه زمینه‌های علمی جغرافیا استفاده شود.

کلیدواژه‌ها: جغرافیای ایران، جغرافیا در سده بیست و یکم، فلسفه جغرافیا، برنامه‌ریزی آموزشی، تاریخ علم جغرافیا، فلسفه علم.

مقدمه

یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های برنامه‌ریزی آموزشی، تعریف و تعیین اهداف و خط‌مشی آموزشی علوم در سطح کشور و جامعه است. براساس این اهداف و خط‌مشی‌ها می‌توان برنامه‌ریزی منسجم و مناسب طراحی کرد. علم جغرافیا از علوم استراتژیک و حساس کشور به‌شمار می‌رود، زیرا در تعیین و حراست هویت جغرافیایی کشور و انسجام و تحکیم مدیریت و سرانجام برنامه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی محیطی کشور نقش مهمی ایفا می‌کند. اکنون که کل جهان برای تمام سده بیست و یکم برنامه‌ریزی می‌کند، ما هم باید در همه زمینه‌ها

رشته‌های دیگر از اقبال خوبی برخوردارند.

توسعه جغرافیا از نظر محدوده مطالعاتی و موضوعات علمی به اندازه‌های گسترش یافت که یک فرد نمی‌توانست در همه جنبه‌های جغرافیا تخصص پیدا کند، زیرا جغرافیا هم در سطح بین‌المللی و هم در مقیاس داخلی از حالت علم سیاهه‌برداری خارج شده و به صورت یک علم عقلانی درآمده است. جغرافیا از یک نظام منسجم علمی برخوردار است و در استنباط‌های خود از دلیل و برهان استفاده می‌کند و سعی دارد همانند شاخه‌های دیگر علوم به قوانین و نظام موجود در آفرینش پی ببرد. این توسعه سریع باعث شد که کارشناسان علم به طرف ایجاد سازمانی مستقل بروند و بر اثر تلاش و پی‌گیری‌های انجمن جغرافیا، دانشکده‌های علوم جغرافیایی در دانشگاه‌های کشور تأسیس شد. اکنون جغرافیای ایران به دانشکده علوم جغرافیا تبدیل شده است، یعنی به جای یک علم جغرافیا چندین علم جغرافیایی مانند جغرافیای سیاسی، جغرافیای شهری، آب‌وهواشناسی و غیره وجود دارد. در سطح کارشناسی یازده رشته علم جغرافیا تصویب شده است. تعداد رشته‌ها و تخصص‌ها در سطح تحصیلات تکمیلی خیلی بیشتر از این است. البته خود این تقسیم‌بندی فزونی مشکلی ایجاد نمی‌کند. در دنیای امروز بیشتر رشته‌های علمی این راه را پشت‌سر گذاشته‌اند. برای مثال علم پزشکی به شاخه‌های بسیار متعدد تقسیم شده، ولی هنوز علم پزشکی هویت خود را نگه داشته است و هیچ‌یک از شاخه‌های ایجاد شده خود را مستقل از علم مادر نمی‌دانند.

روند علمی جغرافیا

نکته درخور توجه این است که رشته علمی جغرافیا به‌ویژه در زمینه مسائل بنیادی علم به اندازه توسعه سازمانی و تشکیلاتی آن نیست. بیشتر توسعه علمی و تحقیقاتی جغرافیای ایران در زمینه کاربردی است. بیشتر تحقیقات جغرافیا در زمینه حل مسائل اقتصادی و اجتماعی هستند و در سال‌های اخیر هم توجه بیشتری به مسائل مخاطرات محیطی شده است. توجه نکردن به مسائل بنیادی علم به‌ویژه فلسفه آن نگرانی‌هایی برای آینده جغرافیای ایران ایجاد می‌کند. برای نمونه هنوز تعریف واحدی از جغرافیا ارائه نشده است و هر کس تعریف خاص خود را دارد و دیگری را قبول ندارد. تاکنون افراد اندکی در زمینه ماهیت و فلسفه جغرافیا مطلب نوشته‌اند و بحث درباره فلسفه و ماهیت جغرافیا به بعد از انقلاب فرهنگی محدود می‌شود (گنجی، ۱۳۶۷). بیشترین بحث‌های فلسفی جغرافیا در نوشته‌های شکویی (۱۳۶۹ الف، ۱۳۶۹ ب، ۱۳۷۱، ۱۳۷۵ الف، ۱۳۷۵ ب، و ۱۳۸۲) و اندک افراد دیگر (مؤمنی، ۱۳۷۷؛ فرید، ۱۳۸۵؛ سهامی، ۱۳۷۷؛ بهروز، ۱۳۷۴؛ حافظ‌نیا، ۱۳۷۷؛ پوراحمد، ۱۳۸۵) دیده می‌شود. بیشتر این بحث‌ها هم عمدتاً درباره تعریف خود علم است نه ریشه‌های فلسفی آن. برای مثال به نظر شکویی، جغرافیا روابط متقابل میان انسان و محیط یا انسان و مکان را با میانگیری فرایندهای نهادی و ساختاری مطالعه می‌کند اما پاپلی (۱۳۶۵) پس از بحث درباره مفاهیم و تعریف جغرافیا در نهایت جغرافیا را به عنوان مطالعه روابط متقابل انسان (فرهنگ)، تکنیک، مدیریت و محیط معرفی می‌کند. گنجی (۱۳۷۲) و علیجانسی (۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۸۱) بر پراکندگی‌ها تأکید دارند. می‌توان

گفت که هنوز جامعه جغرافیایی ایران نتوانسته است یک تعریف واحد ارائه دهد اما با وجود این تفاوت نظر درباره ماهیت علم، بیشتر کارها و تحقیقات انجام شده در زمینه پراکندگی پدیده‌ها یعنی تحلیل فضایی است. توجه نکردن به فلسفه جغرافیا از یک طرف و توسعه گسترده علم از طرف دیگر ممکن است در آینده سبب تجزیه جغرافیا شود و هر یک از این رشته‌های مستقل خود را به دور از علم مادر بدانند. بدین جهت برای حفظ هویت جغرافیا باید بنیان‌های همبستگی علم تقویت شود؛ کاری که جغرافی دانان امروز باید انجام دهند.

علم جغرافیا با علوم دیگر تفاوت دارد. به نظر بک (۱۹۶۷) جغرافیا با رشته‌های دیگر فرق دارد. جغرافیا به دنبال کشف و درک مفاهیم فضایی است. مفاهیمی که از اجتماع و کنش متقابل پدیده‌های مختلف اعم از انسانی و طبیعی روی زمین حاصل می‌شود و بدون درک هم‌زمان آنها درک مفاهیم و دانش به دست آمده ممکن نیست. این استثنا از یک طرف ماهیتی ویژه به جغرافیا می‌دهد، ولی از طرف دیگر در بعضی موارد سبب بروز مشکلات و کشمکش‌هایی می‌شود. نتیجه این بحث‌ها هنوز هم در جغرافیا وجود دارد و جغرافی دانان نتوانسته‌اند حداقل تعریف واحدی ارائه دهند. شاید نکته کلیدی این کار پذیرش نگرش و فلسفه‌ای واحد است. برای اینکه بتوانیم در این جهت قدم برداریم بیان تاریخچه‌ای کوتاه از تحولات فلسفی جغرافیا لازم است.

بنیان‌های فلسفی جغرافیا (الف) جغرافیای توصیف‌گرا

علم عبارت است از تلاشی منظم که آگاهی (دانش) قابل تبیین و پیش‌بینی درباره عالم تولید می‌کند. به عبارت دیگر، کار علم تولید و نشر دانش و آگاهی است اما فلسفه درباره مسائل کلی درباره هستی، علم، اخلاق و باورها بحث می‌کند. فلسفه علم درباره پیش‌فرض‌ها، بنیان‌ها، روش‌ها و مفاهیم و به عبارت کلی، اعتبار یک رشته علمی براساس معیارهای فلسفی بحث می‌کند. به عبارت دیگر، فلسفه درباره ماهیت علم و محدوده شناختی آن بحث می‌کند. وظیفه علم تولید و نشر دانش و وظیفه فلسفه، تنظیم این دانش به دست آمده از جهان مادی به صورت الگوهای منسجم قابل درک و فهم است (Aitken and valentine, ۲۰۰۵). بنابراین باور کردن هر فلسفه‌ای در روش تولید دانش و تنظیم آن تأثیر می‌گذارد. برای اولین بار آراتستون (۲۷۳ تا ۱۹۲ قبل از میلاد) کلمه جغرافیا را به کار برد و موضوع آن را مطالعه زمین به عنوان محل زندگی انسان تعریف کرد (شکویی، ۱۳۷۵؛ James, ۱۹۷۷).

از زمان آراتستون تا قرن هفده، یعنی زمان وارینوس افراد مشهوری مانند بطلمیوس، ادریسی، و استرابو درباره جغرافیا مطالبی نوشته‌اند. خود وارینوس کتاب معروف جغرافیای عمومی خود را نوشت که خیلی مورد علاقه نیوتن بود و بارها چاپ شد. در آن زمان جغرافیا چون در ردیف هیچ‌کدام از هنرهای هفتگانه قرار نمی‌گرفت به عنوان علم کل تعریف شد. با این مفهوم ماهیت کلی‌گرایی و ترکیبی آن (Synthetic or Integrative) شکل گرفت. در این زمان

مفهوم کلی‌گرایی جغرافیا به معنای این بود که جغرافیا همه‌چیز را در مورد مکان، لیست‌برداری و شناسایی می‌کند. بدین جهت موضوع جغرافیا بیشتر سیاه‌برداری از عوارض مکان بود (Golledge, 2002) اما در قرن هفدهم که قرن توسعه علم بود جغرافیا نیز یک مرتبه بالاتر رفت و به علم اکتشافات ارتقا یافت. جغرافیای این قرن دنبال کشف سرزمین‌ها و مردم بود. این تغییر جایگاه ابداع روش‌ها و ابزار بهتر و دقیق‌تری به دنبال داشت و علاوه بر آن، جغرافیا به عنوان یک علم معتبر وارد مدارس و دانشگاه‌ها شد (Withers and Mayhew, 2002).

ب) جغرافیای قانون‌گرا

بعد از جنگ جهانی دوم و دهه ۱۹۴۰ جغرافی‌دانان به این فکر افتادند که برای افزایش اقبال عمومی و بالابردن سطح کارایی علم خود باید همانند علوم دیگر به دنبال کشف قوانین و نظام آفرینش بروند. این کار برای جغرافیای طبیعی آسان‌تر از جغرافیای انسانی بود، زیرا جغرافیای طبیعی از اول به عنوان علم عقلانی تلقی می‌شد. یعنی تمرین‌ها و تحقیقات آن به صورت یک فعالیت منظم و منطقی انجام می‌شوند و قضاوت و استنتاج آن براساس دلیل صورت می‌گیرد. بدین جهت دیدگاه ناحیه‌ای در آمریکا و انگلستان از سوی طرفداران انقلاب کمی مورد انتقاد واقع شد. این افراد معتقد بودند که مطالعات ناحیه‌ای به عنوان یک واحد متمایز نمی‌تواند به قانون بینجامد. در صورتی که علم در کل دنبال کشف قوانین و نظام هستی بود، در نتیجه جغرافیا نیز به عنوان یک علم قانون‌گرا باید به دنبال کشف قانون و نظام موجود در حیطه خود، یعنی پراکندگی عوارض طبیعی و انسانی روی زمین برود. در نتیجه، جغرافیای طبیعی در ردیف علوم تجربی قرار گرفت و از فلسفه اثبات‌گرایی (positivism) پیروی کرد.

انقلاب کمی هم مسیر این تکامل و حرکت جغرافیای طبیعی را تسریع کرد، زیرا برای رسیدن به قانون آن هم در زمینه پراکندگی فضایی پدیده‌های متنوع، ابزار دقیق‌تر و سریع‌تری لازم بود که فرمول‌های ریاضی و علم آمار آن را فراهم می‌کردند. درک مفاهیم فضایی مانند الگوی پراکندگی و نظام فضایی و همبستگی و هماهنگی‌های فضایی فقط از راه استفاده از این ابزار علم آمار امکان‌پذیر بود و جغرافیا به علم فضا موسوم شد و جغرافی‌دانان هم همانند کارشناسان علوم دیگر شروع به تولید و انتشار دانش کردند، در صورتی که در دیدگاه ناحیه‌ای قبل از جنگ علم سیاه‌برداری نمی‌توانست به قانون بینجامد. بر اثر این تحول، جغرافیای ناحیه‌ای سنتی قدیمی قبل از جنگ هم به علوم ناحیه‌ای با بنیان‌های محکم علمی تبدیل شد و به سوی کشف قوانین و اصول کلی تعریف ناحیه و معیارهای کمی ناحیه‌بندی روی آورد (Johnston, 1997).

تبعیت جغرافیا از علوم دیگر و تغییر هدف خود از سیاه‌برداری عوارض ناحیه به کشف قانون و نظام پراکندگی عوارض در ناحیه سبب شد که جغرافیا به جای تمرکز در یک قسمت معین از سطح زمین در منطقه وسیعی دنبال تشابهات و تضادها بگردد و از این طریق بتواند قوانین و نظام موجود را به صورت قانون یا تئوری کشف کند. در نتیجه برآیند انقلاب کمی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جغرافیا به عنوان علم فضا تعریف شد. به تبع گسترش هدف کشف قوانین جغرافیا، تئوری‌ها و ابزار و مفاهیم جدیدتری هم تعریف شدند. در راستای تولید دانش، جغرافیا

جغرافیای جدید با کتاب‌ها و کارهای میدانی هامبولدت (۱۷۶۹-۱۸۵۹) آغاز شد. او نوشتن کتاب مشهور کوسموس سعی کرد جغرافیا را به عنوان یک رشته علمی هویت‌دار برای مشاهده و تحلیل پدیده‌های انسانی و طبیعی زمین در آورد (Buttimer, 2001). کارل ریتز هم با نوشتن کتاب شانزده‌جلدی (Erdkund) به این روند توسعه کمک کرد و جغرافیای (به اصطلاح آن زمان) علمی شکل گرفت. نظریه فلسفی کانت هم بنیان محکمی برای علم جغرافیا ایجاد کرد. کانت هستی را به سه مقوله پدیده‌ها، زمان و مکان تقسیم کرد و مطالعه مکان برعهده جغرافیا گذاشته شد (Berry, 1964). براساس کارهای هامبولدت، موضوع جغرافیای علمی رابطه انسان و محیط تعریف شد، زیرا در این دوره فلسفه جبر محیطی بر جامعه فلسفی اروپا حاکم بود و جغرافی‌دان هم در مطالعه هر قسمت از زمین سعی می‌کرد که بفهمد انسان بر طبیعت حاکم است یا طبیعت بر انسان. این زمینه کاری به صورت یک موضوع تثبیت شده سال‌ها ادامه یافت که حتی امروز هم بسیاری از جغرافی‌دانان آن را قبول دارند. از طرف دیگر، هامبولدت جغرافیای طبیعی و ریتز جغرافیای انسانی را پایه‌گذاری کردند.

اطلاق علم کلی‌نگری و ماهیت عوارض مکان از همان ابتدا سبب پیچیدگی مفهوم و موضوع جغرافیا شد و باعث شد که همیشه بر سر موضوع مشخص و واحد آن بحث و مناظره باشد و در طول تاریخ، شاخه‌های متعددی در داخل علم ایجاد شدند (Livingstone, 1992). از اواخر قرن هجدهم ورود جغرافیا به مؤسسات دانشگاهی و ایجاد تشکیلات منظم اداری و ساختاری آغاز شد. در سال ۱۸۳۰ انجمن سلطنتی جغرافیا (Royal Geographical Society) در انگلستان ایجاد شد. در قرن نوزدهم، آلمان مرکز جغرافیای علمی شد و سعی کرد برنامه‌های آن را اصلاح کند. در بین دو جنگ اول و دوم جغرافیا جایگاه خوبی پیدا کرد و از نظر فکری هم پیش رفت. روند توسعه جغرافیا در این دوره آن را به طرف یک علم ناحیه‌ای سوق داد، زیرا در ناحیه عوارض طبیعی و انسانی با هم سیاه‌برداری و در کنار هم بررسی می‌شدند. این روند ماهیت ترکیبی جغرافیا را هم محکم‌تر کرد.

جغرافیای فرانسه و انگلستان هم با نفوذ جغرافی‌دانانی چون ویدال دولابلاش و ددلی استمپ در این جهت هدایت شد اما در آمریکا کارل ساور با مطرح کردن جغرافیای فرهنگی به موضوعات ویژه جغرافیا و ویژگی‌های مشابه بین نواحی متعدد اهمیت داد. در این دوره، فلسفه حاکم بر کل جغرافیا فلسفه جبر‌گرایی بود که البته تا حدودی به کمک

دنبال سؤال‌های چگونگی و چرایی و سعی کرد الگوهای فضایی پراکندگی و روابط فضایی و مفاهیمی چون خودهمبستگی فضایی و تغییرات فضایی را شناسایی کند. این روند آن قدر سریع بود که برای بعضی جغرافی دانان قابل قبول نبود.

فلسفه اثبات‌گرایی که اولین بار آگوست کنت (Auguste Conte) در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ آن را مطرح کرد، بیان می‌دارد که گزاره‌های علمی باید بر اساس تجربه مستقیم و محسوس از جهان باشند. مشاهدات تجربی باید قابل تکرار باشند و با یک روش یکسان و مورد پذیرش جامعه علمی تهیه شوند. علم از راه ساختن تئوری‌ها و اثبات آنها از طریق این تجربه‌ها توسعه پیدا می‌کند. بعداً در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ فلسفه آگوست کنت به کمک حلقه وین به صورت اثبات‌گرایی منطقی (Logical Positivism) تعریف شد. تفاوت اصلی اثبات‌گرایی منطقی با اثبات‌گرایی در استفاده از منطق در تبیین گزاره‌های تحلیلی است. اصول اصلی این فلسفه به شرح زیر است:

- فقط یک روش علمی معتبر وجود دارد.
- دانش بی‌طرف است، یعنی علم در مورد نتایج آزمایش و تجربه هیچ دخالتی ندارد.
- دانش فقط از طریق استانداردهای سنجش مطابقت با جهان واقعی توسعه می‌یابد.

بر اساس این فلسفه گزاره‌ها به دو نوع تجربی و تحلیلی تقسیم شدند. گزاره‌های تجربی از طریق تجربه مانند مشاهده به دست می‌آیند، ولی درستی گزاره‌های تحلیلی از طریق استنباط منطقی ذهنی سنجیده می‌شود. یعنی در اینجا تحلیل و تجربه با هم جمع می‌شدند. به عبارت دیگر، استدلال‌های تجربی (استقرا) و تحلیلی (قیاسی) هر دو تأیید شدند اما بنا به نظر پوپر، روش استقرا نمی‌تواند چیزی را تأیید کند، بلکه می‌تواند رد کند. بنابراین گزاره‌های تجربی از طریق رد کردن آنها سبب توسعه دانش می‌شوند. این فرایند به ابطال‌گرایی (principle of falsification) موسوم شد که جزو مراحل اصلی روش علمی امروز است (Harvey, ۱۹۶۹).

جغرافیای انسانی در مقابل فلسفه اثبات‌گرایی منطقی مقاومت کرد و به جای آن فلسفه انسان‌گرایانه (hermeneutic) را مطرح ساخت. بر اساس این فلسفه، دنیای تجربی جدا از تفکر و باورهای انسان وجود ندارد. انسان در هر تجربه‌ای از باورها و نظرات شخصی خود متأثر است که این باورها هم از محیط اجتماعی او ناشی می‌شود. بنابراین به دلیل تفاوت انسان‌ها در محیط انسانی نمی‌توان مانند محیط طبیعی قوانین یک‌دست تعریف کرد. در محیط انسانی به جای تبیین مسائل ما آنها را تعریف و درک می‌کنیم. در این روش، وظیفه جغرافی دان محترم شمردن نظرات و ارزش‌های انسانی است. به دلیل استیلای این فلسفه انسان‌گرایانه در جغرافیای انسانی تغییرات زیادی صورت گرفت و فلسفه زیادی تعریف شد، مانند فلسفه‌های رفتارگرایی، فلسفه جنسیت، فلسفه مدرنیسم و پسامدرنیسم، مارکسیسم و غیره. این نگرش‌های فلسفی بیشتر جنبه تفکری داشتند و در کار عملی چندان تغییری ایجاد نکردند. به عبارت دیگر، جغرافی دانان این دیدگاه‌ها را مطرح می‌کردند، ولی در

عمل نمی‌توانستند آنها را پیاده کنند. از آنجا که تغییری در روش شناسی جغرافیا مطرح نمی‌شد، روش تحقیق در جغرافیای انسانی هم تقریباً همان روش علمی جغرافیای طبیعی بود.

تحلیل فضایی

رواج ایده کشف قانون و گسترش انقلاب کمی و ابزار آن، جغرافی دانان را قادر ساخت که بیشتر به دنبال کشف و تبیین الگوهای پراکندگی بروند تا مطالعه خود پدیده‌ها، زیرا کشف نظم موجود در این الگوهای پراکندگی مفیدتر و مهم‌تر بود. با کشف این قوانین و هماهنگی‌ها می‌توانستند بگویند چه چیز کجا قرار دارد و بدین طریق می‌توانند بر منابع زمین آگاهی پیدا کنند. در نتیجه، جغرافیا به عنوان یک علم فضا و بعداً به نام علم اطلاعات فضایی شناخته شد. اگرچه جغرافیای انسانی در تئوری روش اثبات‌گرایی را به جهت نادیده گرفتن انسان نمی‌پذیرد، ولی در مطالعه زمین و پدیده‌های آن بر نگرش فضایی پای بند است، یعنی همانند جغرافیای طبیعی دنبال کشف قوانین پراکندگی هاست و روش‌های تحلیل فضایی در جغرافیای انسانی بیشتر از جغرافیای طبیعی رواج دارد. اگرچه هاگت (Hagget, ۲۰۰۱) ساختار جغرافیای امروز را بر اساس سه دیدگاه یا نگرش تعریف می‌کند، ولی در بین آنها نگرش تحلیل فضایی بر دو نگرش دیگر هم نگرش ناحیه‌ای و نگرش اکولوژیکی (رابطه انسان و محیط) می‌چربد، زیرا هم در ناحیه با عناصر تحلیل فضایی مانند پراکندگی پدیده‌ها، الگوهای فضایی و تغییرات فضایی سروکار داریم و هم در نگرش رابطه انسان و محیط. انبوه تحقیقات انجام شده در سراسر کشور نشانگر این ادعاهاست.

با وجود تأکید بر فلسفه‌های متفاوت در دو شاخه اصلی جغرافیا، در بیشتر تحقیقات جغرافیا برای جمع‌آوری و پردازش داده‌ها از روش علمی استفاده می‌شود که بر فلسفه اثبات‌گرایی منطقی استوار است. روش علمی تحقیق بر چهار مرحله استوار است که عبارت‌اند از تعیین موضوع، جمع‌آوری داده‌ها، پردازش داده‌ها، و تصمیم‌گیری. تفاوت عمده‌ای که بین محققان انسانی و طبیعی وجود دارد، استفاده از روش‌های پردازش و تأیید و تکذیب فرضیه‌هاست. هر دو شاخه بر مطالعه پراکندگی پدیده‌ها و ویژگی‌های مکان تأکید دارند، یعنی روش علمی و پراکندگی فضایی پدیده‌ها از نکات مشترک این دو شاخه جغرافیا به‌شمار می‌روند.

راه پیش‌پای جغرافیای ایران

با توجه به بحث‌های بالا و در راستای هماهنگی با روند حرکت جهانی جغرافیا و به منظور حفظ هویت ذاتی جغرافیا خط‌مشی‌های زیر پیشنهاد می‌شوند:

۱. تأکید بر بیان و توسعه فلسفه علم جغرافیا از طریق نگارش کتاب و انتشار مجله و برگزاری سمینار و کنگره. بیشتر مجلات موجود جغرافیا در اساس نامه خود اهداف کاربردی تعریف کرده‌اند. بنابراین جایی برای مقاله‌های بنیادی و فلسفی جغرافیا در این مجله‌ها وجود ندارد. در شرایط فعلی انتشار مجله‌ای در زمینه مسائل بنیادی و فلسفی علم جغرافیا ضروری است.



عزت‌اله فتواتی

دکتر

دانشگاه محل تحصیل:

تربیت مدرس

دانشگاه محل کار:

تربیت معلم

نمونه‌ای از آثار: زمین

در فضا



قاسم عزیزی

دکترای آب و هواشناسی

دانشگاه محل تحصیل:

تربیت مدرس

دانشگاه محل کار: تهران

نمونه‌ای از آثار: تغییر

اقلیم

۲. جغرافیای ایران به رشته‌های مستقل متعددی تقسیم شده است. اگر پیوند محکمی تعریف نشود احتمال جدایی و تجزیه وجود دارد. اگر در علوم دیگری مانند پزشکی موضوع واحد همه شاخه‌ها را به هم پیوند داده است، در جغرافیا به جای موضوع از نگرش و فلسفه وجودی علم استفاده شود. در شرایط فعلی همه کارشناسان جغرافیا اعم از سیاسی و شهری و سنجش از دور و آب و هواشناسی و مخاطرات روی زمین کار می‌کنند و در زمینه کاری خود دنبال کشف و نمایش قوانین فضایی هستند. بنابراین بهتر است همانند جهان و با عنایت به کارهای تحقیقاتی خود، نگرش تحلیل فضایی را به عنوان سنگ‌بنای همه رشته‌های جغرافیا تعریف کنیم و همه رشته‌ها را با این زنجیر به هم پیوند دهیم. پذیرش نگرش تحلیل فضایی هیچ تضادی با دیدگاه‌های فلسفی شاخه‌های مختلف جغرافیا ندارد. جغرافیای طبیعی می‌تواند در تحلیل مسائل فضا از اصول محکم فلسفه اثبات‌گرایی منطقی استفاده کند. جغرافیای انسانی هم می‌تواند از این فلسفه و اصول تحلیل آنها برای تبیین مسائل انسانی پراکندگی‌ها استفاده کند. براساس تقسیم‌بندی اولیه، سهم جغرافیا مکان است و فقط از طریق رواج نگرش تحلیل فضایی می‌توانیم بر پایگاه اولیه و اصلی خود، یعنی مکان به عنوان محل زندگی انسان، باقی‌مانیم.

۳. از نظر روش کار هم بهتر است از روش علمی که روش همه علوم است، استفاده کنیم، زیرا تحقیق باید براساس اصول و نظم منطقی باشد و نتایج آن براساس استنتاج‌های منطقی تبیین شود. در این صورت است که یافته‌های ما مورد قبول جامعه علمی قرار می‌گیرد و از آن استفاده می‌شود.

منابع

- بهرروز، فاطمه (۱۳۷۸)؛ فلسفه روان‌شناسی تحقیق علمی در جغرافیا؛ مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- پاپلی، محمدحسین (۱۳۶۵)؛ «تعریف، مفهوم و دیدگاهی تازه از جغرافیا»؛ فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ۹: ۹-۴۵.
- پورا احمد، احمد (۱۳۸۵)؛ قلمرو و فلسفه جغرافیا؛ مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۷۷)؛ مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی؛ تهران، انتشارات سمت.
- شیلینگ، ژاک (۱۳۷۷)؛ جغرافیا چیست؟؛ ترجمه سیروس سهامی، مشهد: انتشارات محقق.
- شکویی، حسین (۱۳۶۹)؛ «تحلیلی بر ماهیت جغرافیا در مکتب علم فضایی»؛ پژوهش‌های جغرافیایی، ۲۶: ۷-۱۱.

- شکویی، حسین (۱۳۶۹)؛ «تحلیل اکولوژیک و فلسفه جغرافیا»؛ مجله رشد آموزش جغرافیا، ۴: ۲۳-۴.
- شکویی، حسین (۱۳۷۱)؛ «مکتب علم جغرافیایی و فلسفه جغرافیا»؛ مجموعه سخنرانی‌های سمینار ماهیت و قلمرو علم جغرافیا، تهران: انتشارات سمت.
- شکویی، حسین (۱۳۷۵ الف)؛ «باز هم بحثی درباره تعریف جغرافیا»؛ فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، ۴۰: ۸-۱۱.
- شکویی، حسین (۱۳۷۵ ب)؛ اندیشه‌های نو در جغرافیا؛ جلد اول، تهران: انتشارات گیتاشناسی.
- شکویی، حسین (۱۳۸۲)؛ اندیشه‌های نو در جغرافیا، جلد دوم، تهران: انتشارات گیتاشناسی.
- علیجانی، بهلول (۱۳۷۷)؛ «جغرافیا چیست؟ جغرافی دان کیست؟»؛ مجله رشد آموزش جغرافیا، ۴۸: ۴-۱۲.
- علیجانی، بهلول (۱۳۷۸)؛ «اصول و قوانین در جغرافیا»؛ مجله رشد آموزش جغرافیا، ۵۰: ۲۰-۲۶.
- علیجانی، بهلول (۱۳۸۱)؛ «نگرشی جدید بر علم جغرافیا»؛ مجله رشد آموزش جغرافیا، ۶۱: ۴-۷.
- فرید، عبدالله (۱۳۸۵)؛ سیر اندیشه در قلمرو جغرافیای انسانی؛ چاپ هشتم، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- گنجی، محمدحسن (۱۳۶۷)؛ جغرافیا در ایران از دارالفنون تا انقلاب اسلامی؛ مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- گنجی، محمدحسن (۱۳۷۲)؛ «سرگشتی در تعاریف»؛ مجله رشد آموزش جغرافیا، ۳۵: ۴-۸.
- مؤمنی، مصطفی (۱۳۷۷)؛ پایگاه علم جغرافیا در ایران، جلد اول، جغرافیای شهری در ایران؛ تهران: انتشارات فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران.
- Aitken, S. and G. Valentine. ۲۰۰۶. Ways of Knowing and Ways of Doing Geographic Research. In Approaches to Human Geography, pages ۱-۱۲. edited by Aitken, S. and G. Valentine, Sage Publications, London.
- Beck, R. ۱۹۶۷. Spatial meaning and the properties of the environment. In Environmental Perception and Behavior. Research Paper no. ۱۰۹, ed. D. Lowenthal, ۱۸-۲۹. Chicago: Department of Geography, University of Chicago.
- Berry, B. J. L. ۱۹۶۴. Approaches to regional analysis: A synthesis. Annals of Association of American Geographers, ۵۴: ۲-۱۲.
- Buttimer, A. ۲۰۰۱. Beyond Humboldtian science and Goethe's way of science: challenges of Alexander von Humboldt's geography? Erdkunde, ۵۵: ۱۰۵-۲۰.
- Golledge, R. G. ۲۰۰۲. The nature of geographic knowledge. Annals of Association of American Geographers, ۹۲: ۱-۱۴.
- Golledge, R. G. ۲۰۰۲. The nature of geographic knowledge. Annals of Association of American Geographers, ۹۲: ۱-۱۴.
- Hagget, P. ۲۰۰۱. Geography: A global synthesis. Prentice Hall, Harlow, England.
- Harvey, D. ۱۹۶۹. Explantation in geography. Blackwell Publication, Oxford.
- Harvey, D. W. ۱۹۹۹. The Humboldt connection. Annals of Association of American Geographers, ۸۸: ۷۲۳-۳۰.
- James, P. E. ۱۹۷۷. All possible worlds: A history of geographical ideas, ۸th print. Wiley, New York.
- Johnston, ۱۹۹۷. Geography and geographers: Anglo-American Human geography since ۱۹۴۵: Arnold.
- Livingstone, D. ۱۹۹۲. The Geographical Tradition: Episodes in the History of a Contested Enterprise. Oxford: Blackwell.
- Peet, R. ۱۹۹۸. Modern Geographical Thought. Oxford: Blackwell.
- Withers, C. and Mayhew, R. ۲۰۰۲. Rethinking "disciplinary" history: geography in British universities, c. ۱۵۸۰-۱۸۸۷, Transactions, Institute of British Geographers, ۲۷: ۱۱-۲۹.